

کمی فوشت کنیدی نال آس این
 میمدوں بدل گفت دیسید
 نہ مہتر نہ کتہہ زما زدران
 زدش بر زمین ہجو شیر زیا

ہمی کل شدارغون سپر پیزن
 کہ ارخان شیر شدم نامید
 نہ پند نذیریم باز ذران
 جان کرتن و پی بزون کرد جان

چین گفت رستم کراموز جان
 کراید و نک از جنگ این ارڈا
 بز دست برداشتش ز شیر
 فو برد خنجر دلش برد

بماد بمن ز ندم جا و دان
 برن پیے و پوست بام رنا
 بگردن بر اور دو افکت زبر
 جگرش از تن تیرہ سپر کوشد

گرگدن پریم



سمہ غار یکس ترن کشته بود
 ماو لادو آں کشدہ جگر

جهان ہجو دریا چ کشته بود
 سوی شاہ کا و پس نہ باد

پامد ز اولاد بکشد بند
 بدو کنت اولاد کاوی سزہ پیر

بشکر بست ان کیایی نے کند
 جھازا ہتیب تلوریدی بر

شاه ترکان فارغ است از حال ما کو رستمی

گفت و گو با مهری بفر، فردوسی شناس و شاهنامه‌پژوه، درباره رستم، ابرقهرمان شاهنامه/ رستم در شاهنامه متولد می‌شود اما ساخت شخصیت او در شاهنامه و با فردوسی به پایان نمی‌رسد

محسن آزموه

رستم دستان ابرقهرمان نامدار شاهنامه و در نتیجه یکی از بزرگ‌ترین پهلوانان ایران زمین است که همه ایرانیان به واسطه حماسه سترگ حکیم فردوسی با شرح نبردها و فهرمانی‌هایش آشنایی دارند. حضور پرشکوه و غرورآفرین رستم در زیباترین و جذاب‌ترین داستان‌های شاهنامه و خلق ماجراهایی شگفت‌انگیز و عبرت‌آموز، این پهلوان اسطوره‌ای را به الگویی درخشان و در عین حال بسیار انسانی بدل کرده که در عین رشادت‌ها و اقدامات ارزنده، از خطاها و اشتباهات رایج نیز مصون نیست و همین ویژگی سبب شده مخاطب عمومی بیشتر با او همدات‌پنداری کند و او را موجودی دست‌نیافتنی و یکسره مینوی که نمی‌توان الگو قرار داد، نپندارد. اما به‌واقع رستم دستان کیست؟ خاندان نرمان چه کسانی بودند؟ آیا پایی در واقعیت تاریخی دارند؟ مربوط به کجا و چه زمانی از تاریخ ایران می‌شوند؟ رابطه آن‌ها با حاکمیت چه بوده است؟ آیا رستم و خاندانش تنها در شاهنامه بزرگ فردوسی حضور دارند؟ فردوسی در پرداختن به رستم و زال و سام و فرزندان‌شان تا چه اندازه متأثر از آثار مکتوب و شفاهی پیش از خود بوده و تا چه میزان خلاقانه عمل کرده است؟ جایگاه رستم در میان سایر پهلوانان بزرگ شاهنامه چون گودرز و گیو و طوس چیست؟ رابطه رستم و خاندانش با شاهان چیست؟ چرا رستم دستان چنین جایگاهی در فرهنگ عمومی ما ایرانیان یافته است؟ این‌ها و پرسش‌های دیگر را با سرکار خانم دکتر مهری بفر، شاهنامه‌پژوه پرتلاش و ارزنده معاصر، در میان گذاشتیم. خانم بفر در کنار مقالات و پژوهش‌های فراوان درباره شاهنامه، یک تصحیح انتقادی ارزشمند و خواندنی به همراه شرح یک‌ایک ابیات این کتاب عظیم نگاشته که پنج دفتر آن تا کنون توسط نشر نو به چاپ رسیده است و دفتر ششم و هفتم به‌زودی منتشر می‌شود.

■ در ابتدا برای آشنایی مخاطبان به‌اختصار بفرمایید اصولاً رستم کیست و از کجا برآمده است؟

سوال پر دامنه و محل مناقشه می‌پرسید و جوابش را هم به‌اختصار می‌خواهید. خدای‌اش باید به جای هرگونه جواب، دست‌کم عنوان بیست مقاله متضاد در این‌باره را برایتان ردیف کنم. اما خواننده چه گناهی کرده است؟ از شوخی که بگذریم، رستم همان است که هست؛ یعنی همان است که در تصور عام و عمومی ما، خواه مستقیماً بنا به شاهنامه فردوسی خواه بنا بر روایت‌های شفاهی و افواهی، وجود دارد. اما درباره اینکه رستم از کجا آمده، ابتدا باید سوال را دقیق‌تر مطرح کرد و به جای رستم، پرسید روایات رستم از کجا آمده؟ یعنی خاستگاه روایاتی که این ابرپهلوان اسطوره‌ای در آن تشخص یافته، کجاست؟ در جواب ابتدا باید بگویم روایات مربوط به رستم و در نتیجه خود این شخصیت یک‌باره ساخته نشده است و روند و فرایند ساخت و پرداخت آن تدریجی بوده است.

روایات رستم و در نتیجه خود رستم ترکیبی از روایت‌های ماد و پارتی، روایات سکایی، روایات محلی ژرنگی، رُنجی و روایات اشکانی است. میان اولین روایت‌ها تا آخرین، حدود هزار سال و میان شکل تلفیق‌یافته تا سرایش شاهنامه هزار سال دیگر فاصله بوده است. میان سرایش شاهنامه تا دوران ما هم بیش از هزار فاصله است. در این هزار سال آخر، خود شاهنامه به شکل‌های مختلف در میان مردم زیسته است. نقلی رایج بوده و شاهنامه در هنرهای دیگر بازتاب داشته است و انواع روابط بینامتنی آثار فرهنگی و متون مکتوب ادبی، تاریخی و... با شاهنامه برقرار بوده و این همه در ترسیم و تصویر چهره رستم و پدید آوردن فهمی عام از او نقش داشته‌اند. درست است که تصور ساخته‌شده از رستم در ذهن عموم، تصویری کلی است و معطوف به جزئیات نیست اما ریشه‌دار است و فراگیر. بنابراین به‌آسانی تحت‌الشعاع مثلاً تحقیقات جدید یا نقد و نظرها و برداشت‌های علمی، شبه‌علمی یا عاطفی مثبت

و منفی قرار نمی‌گیرد.

■ درباره خاستگاه رستم اختلاف نظر هست، آن‌طور که اول اشاره کردید؟

بله. رستم شخصیت پیچیده‌ای است که در روندی تدریجی در درازای زمانی طولانی ساخته شده است و همین هم میان محققان درباره خاستگاه روایات رستم و طبعاً خود او اختلاف نظر فراوان پدید آورده است. برخی مثل مارکوارت و در پی‌اش هرتسفلد، رستم را لقب گرشاسپ دانسته‌اند که در دوره‌های بعد و در روایات حماسی به صورت دو شخصیت با اعمال پهلوانی نظیر و نزدیک به هم تجزیه می‌شوند. همچنین رستم را صورت افسانه‌ای گندفر، شاه مقتدر سکستان، دیده‌اند. رستم را با خدای هند و ایرانی، اپام نیات، به معنی «پسر آب‌ها» که با صفت «دازنده اسبان تندرو» وصف می‌شود و خدایی است که فره را در آب‌ها پنهان می‌کند و فقط کسی را به گرفتن فره رهنمون می‌شود که شایستگی آن را داشته باشد، مربوط و هسان دانسته‌اند و نیز با سورن اشکانی، دلاور پیروز جنگ حران که کراسوس را شکست می‌دهد و صفتش تاج‌بخش است. هر کدام هر برای اینکه رستم را وجه دیگر گرشاسپ، گندفر، اپام نیات، ایندرا، سورن بدانند، همانندی‌ها و رابطه‌هایی جست‌وجو کرده‌اند که البته دیدن این رابطه‌ها با نادیده گرفتن آن جنبه‌هایی از منش و کنش رستم در روایات میسر شده که نافی فرضیه بوده‌اند. مثلاً اینکه رستم حاضر نمی‌شود دست‌بسته به دربار گشتاسپ برود و رابطه‌اش با گشتاسپی‌ها بد بوده، شکل روایی این رویداد تاریخی دانسته شده که سورن پس از مرگ مهرداد دوم استقلال پیدا کرد و روابط خاندان سورن با دودمان سنتروک سرد شد. یا داستان رستم و سهراب را شکلی از فرزندکشی در دوره اشکانیان دیده‌اند. این نوع تحقیقات که نوعاً برای اثبات فرضیه‌ای یا به میدان می‌گذارند و فقط شواهد ثابت‌کننده همان فرضیه را هم نشان می‌دهند، بوده و همچنان هست. به بسیاری از این نوشته‌ها هم جواب‌های درخوری داده شده است.

■ سرچشمه این اختلاف نظرها کجاست؟

شاید بشود گفت خود این روایت‌ها و خود این شخصیت چندوجهی و روند پیچیده و کند و تدریجی شکل‌گیری‌اش. از متن و شخصیت هم که بگذریم، اختلاف نظرها بعضاً ناشی از تفاوت زمینه‌های تحقیقی محققان است. معمولاً کسانی که می‌کوشند برای روایت‌ها و شخصیت‌های شاهنامه همسانی و یکسانی با روایت تاریخی و شخصیت تاریخی پیدا کنند، زمینه کارشان تاریخ است. و از ابزارهای لازم برای کالبدشکافی روایت و شخصیت حماسی - اسطوره‌ای برخوردار نیستند و بنا به فهرستی از مشابحت‌های کلی - مثلاً فرزندکشی که در تاریخ فراوان بوده - موضوع تاریخی بودن یک شخصیت را مطرح می‌کنند. البته خاصیت تداعی‌کنندگی با امری تاریخی در اینجا مورد نفی نیست، یکسان‌انگاری تاریخی رستم با مثلاً سورن یا گندفر مورد بحث است.

■ اصلاً واژه «رستم» به چه معناست؟

در شاهنامه وقتی رستم به دنیا می‌آید، رودابه، مادرش، می‌گوید: «برستم بگفتا غم آمد به سر / نخادند رستمش نام پسر» که این ریشه‌شناسی ادبی است و ربطی به اشتقاق خود لغت ندارد. در مورد کلمه رستم ریشه‌شناسی‌های متعددی مطرح بوده است. شکل اوستایی این اسم Raoda-staxma را به معنی «سخت بالنده، دارنده رویش نیرومند» و با توجه این ریخت اوستایی -Raotas. taxma- و با توجه به نام مادرش، رودابه به معنی «به درخشش رود» معنی شده است. بنا به شاهنامه رستم از خاندان سام و پدرش، زال/دستان، پسر سام نریمان و مادرش، رودابه، دختر سیندخت و مهرباب، شاه کابل، است. بنا به شاهنامه خانواده مادری رستم نسب به ضحاک می‌برزد: «که ضحاک بودیش پنجم پدر / ز شاهان گیتی برآورده سر». سلسله‌نسب‌های دیگری هم برای رستم در روایت‌های مختلف ساخته شده است.

■ آیا خاندان نریمان (نریمان، سام، زال، رستم، سهراب، فرامرز) در تاریخ نیز حضور دارند؟

هیچ یک شخصیت تاریخی نیستند. اگرچه میان آنچه از کار و کنش و روایات مربوط به این شخصیت‌ها یاد شده و شخصیت‌های تاریخی بتوان همانندایی دید. مشابحت و تداعی با برخی از مشخصات و رویدادهای زندگی این شخصیت‌ها یک چیز است و یکسان‌انگاریشان چیزی دیگر.

■ منبع یا منابع فردوسی در اشاره به خاندان رستم در شاهنامه چیست؟ آیا در آثار مکتوب یا شفاهی پیش از او نیز اشاره‌ای به رستم و خاندانش شده است؟

منبع اصلی فردوسی، شاهنامه ابومنصوری بوده است. اما چون از همین اوراق اندکی که از این شاهنامه به جا مانده می‌توان ناهمسانی‌هایی با شاهنامه دید، به نظر می‌رسد فردوسی از منابع تکمیلی هم برای سرودن شاهنامه برخوردار بوده است.

■ فردوسی در پرداختن به رستم و خاندانش، تا چه اندازه محدود به منابع بوده و تا چه اندازه خود دست به خلاقیت ادبی زده است؟

شیوه فردوسی در سرودن شاهنامه امانتدانه بوده یعنی چنین نبوده که مضمون داستان را از متن اصلی برگزید و آن را به شکلی دیگر دریاورد و نتیجه کارش را نوعی اقتباس از شاهنامه ابومنصوری بشود نام داد. او خودش در توصیف اهتمامی که برای روایت شاهنامه از منبع اصلی داشته می‌گوید: «گر از داستان یک سخن کم بدی / روان مرا جای ماتم بدی». فردوسی در ماهیت رویدادها و خطوط اصلی چهره شخصیت‌ها، خوبشکاری‌شان، منش و کنششان دخل و تصرفی نداشته است. خلاقیت او در ترسیم طرح کلی و انسجام معنایی اثرش است. فردوسی در دوره و زمانه‌ای که نقل منبع و بیان پیشینه کار معنای امروزی را نداشت و مثل امروز بر آن پافشاری نمی‌شد، در دیباچه شاهنامه منبع اثرش را معرفی می‌کند. او

در دیباچه شاهنامه هم از منبع اصلی اش و هم از پیشینه کاریش و داستان دقیقی می‌گوید. وقتی هم هزار بیت دقیقی را در شاهنامه نقل می‌کند، مشخص می‌کند که این ابیات از کجا تا به کجا سروده دقیقی است.

■ جایگاه رستم و خاندانش در شاهنامه فردوسی چیست؟
جایگاه بااهمیت‌ترین شخصیت در مشهورترین بخش‌های شاهنامه. شاهنامه را کمتر با داستان‌های نخستین و آخرین آن، یعنی داستان کیومرث و هوشنگ و داستان‌های دوره ساسانیان، می‌شناسند. از تولد رستم و زیناوند شدنش تا کشته شدن او به دست شغاد، معروف‌ترین بخش‌های شاهنامه است که عمدتاً با داستان‌های رستم رقم می‌خورد.

■ اینکه رستم از یک سو به ضحاک نسب می‌برد، با توجه به اهمیت بحث نژاد و خون در شاهنامه، چه اهمیت و کارکردی دارد؟

معنای نژاد در شاهنامه با آنچه امروز از آن فهمیده می‌شود، فرق دارد. از این هم که بگذریم و از ورود به آن بگریزیم که بحث به درازا نکشد، در شاهنامه «نژاد» اصلاً موضوع نزاع نیست. جنگ ایران و توران جنگ دو نژاد ایرانی و تورانی نیست. ایرانی‌ها و تورانی‌ها بنا به شاهنامه فرزندان فریدونند. جنگ میان این ایرانی‌ها و تورانی‌ها جنگ عموزاده‌هاست. عموزاده‌های تورانی که تقسیم جهان به دست فریدون و سهمی را که به پدرشان، تور، داده شد هیچ وقت نپذیرفتند و عموزاده‌های ایرانی که نمی‌خواستند خانه/سرزمینشان را به آن‌ها واگذارند و خونخواهی ایرج و سیاوش و دیگران، صفحات اصلی این نزاع را رقم زده است. اما فهم نسب بردن رستم به ضحاک به معنی کنایی خاصی در شاهنامه برمی‌گردد.

■ رابطه خاندان رستم و به‌ویژه خود او با شاهان ایرانی (خاندان کیانیان) و به‌ویژه کیکاووس چگونه است؟ دیک دیویس، مترجم انگلیسی شاهنامه، در کتاب «حماسه و نافرمانی» این رابطه را از نوعی سرسپردگی یا بخت است بگویم اطاعت محض در دوران سام تا نوعی طغیان و ایستادگی در ماجرای رستم و اسفندیار شرح می‌دهد. نظر شما چیست؟

دیک دیویس را بیشتر مترجم متون ادبی فارسی به انگلیسی می‌دانم تا مفسر متون ادبی و از جمله شاهنامه. خیلی خوب است که آدم محقق غربی زبان و ادبیات فارسی باشد، در این صورت می‌تواند خیلی راحت فرضیه و نظریه صادر کند. به گوشه و کنار متن وقوف نداشته باشد، کلی‌گویی نکند، شواهد ناقص فرضیه‌اش را نادیده بگیرد، تحلیلی سطحی از متن ارائه نکند، اما با این همه نوشته‌هایش به فارسی ترجمه شود، قدر ببیند و بر صدر مجلات پژوهشی تخصصی بنشیند. حرف‌های نامستند و نامعتبرش فقط چون یک استاد ادبیات فارسی غربی عنایت کرده و گفته است محل استاد و ارجاع قرار گیرد. در حالی که به نظر نمی‌رسد در دنیا کسی دلش بخواهد بداند یک استاد ایرانی ادبیات انگلیسی از شکسپیر چه برداشتی

درد و چه فهمی از آن به دست داده است. این همه گفتیم که بگویم آنچه ایشان گفته بیانی است سطحی و تکراری از بحثی که شکل قوی‌تر و عمیق‌تر آن در نوشته‌های محققان ایرانی شاهنامه پیش‌تر گفته شده است.

■ تأثیر رستمی که فردوسی خلق می‌کند، در ادبیات و آثار ادبی پس از او چیست؟

رستم در شاهنامه متولد می‌شود اما ساخت شخصیت او در شاهنامه و با فردوسی به پایان نمی‌رسد. او از این متن پا به متن‌های دیگر می‌گذارد. هر متن دیگری که او در آن پدیدار می‌شود، دری است رو به زمان‌های بعد و متن‌ها و فهم‌های بعدی. بنابراین ساخت شخصیت رستم در شاهنامه به آخر نمی‌رسد. اگرچه تکامل پیدا می‌کند. رستم در هر متنی با فهمی دیگر، برآمده از ذهن و زبان و زمانی دیگر، دیده و دریافت شده است. رستم این متن‌های جدید فهمی و دریافتی به ما می‌دهد که حتی بر درک ما از جایگاه او در متن اصلی‌اش، شاهنامه، هم اثر می‌گذارد. مثلاً یک بار می‌شود با رستمی که حافظ فهم کرده و برای بیان کنایی امری در زمانه خودش مناسب دیده، رستم را نگرست و نسبت او را با رستم متن اصلی سنجید: «شاه ترکان چو پسندید و به چاهم انداخت/ دستگیر از نشود لطف تمهین چه کنم» یا «سوختم در چاه صبر از بحر آن شمع چگل/ شاه ترکان فارغ است از حال ما کو رستمی».

■ به نظر شما چرا رستم در فرهنگ عامه ما چنین جایگاه سترگی دارد و چرا ایرانیان (و بلکه همه کسانی که شاهنامه را می‌خوانند و دوست دارند) این قهرمان اسطوره‌ای را چنین دوست دارند؟ مگر نه این است که او پسرش را می‌کشد و یکی از بزرگ‌ترین تراژدی‌های تاریخ فرهنگ و ادب ما را رقم می‌زند؟

مردم شخصیت‌های اسطوره‌ای را الزماً به دلیل معصوم بودن و بیگناهی‌شان نیست که دوست دارند. داستان رستم و سهراب به این دلیل به طرز دردآوری محبوب بوده است که در نهایت درد و رنج نصیب پهلوانی چون رستم می‌شود و نه کس دیگر. اگرچه فرزندکشی وحشتناک است اما اینکه چنین سرنوشتی به دست رستم برای رستم رقم بخورد، بر فاجعه‌آمیز بودن این مضمون افزوده است. خطوط اصلی شخصیت رستم در شاهنامه رقم خورد و کامل شد اما همان‌طور که پیش‌تر گفتیم کار بدان جا و بدان متن ختم نشد. هم در رستم و هم در دوستدارانش این خاصیت بود که او را به دوره‌ها و ماجراهای بعد از عصر خودش پیش ببرند. رستم در فرهنگ عامه با عناصر دیگری امتزاج پیدا کرده و لایه‌های دیگری در همسویی با خواسته‌های عامه مردم پیدا کرده است. رستم فرهنگ عامه در حمایت بعد از شناختن حضرت علی اسلام می‌آورد و می‌گوید: «منم رستم آن پهلوان جهان/ علی! الامان الامان الامان. منم رستم آن زاده زال سام/ که بر من بود پهلوانی تمام/ علی! الامان الامان الامان» ■